


A Research in Persian Literature: Continuity of Horse Descriptions in Persian Poetry based on the Role of Sasanian Seals (from Mohsen Foroughi Collection)

Payam Kazemi
Asfeh 

PhD Student, Department Ancient Iranian Culture and Languages, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran

Ameneh Zaheri
Abdvand 

Assistant Professor, Department of Ancient Culture and Languages of Iran, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran

Mojtaba
Monshizadeh 

Associate Professor, Department of Linguistics, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran

Abstract

In this Article, an Attempt is made to Examine a Number of seals Engraved in the Sassanid Period from the Collection of Mohsen Foroughi, which are Engraved with the Image of a horse, as well as the Descriptions of this Animal left in the Poetry and Prose of post-Islamic Persian Literature to Show the Similarities and Differences between the Pre-Islamic and Post-Islamic Periods, the first of which is Silent and the Second of which Speaks of this Animal, and to Answer the Question of the Extent to which the Engraved Descriptions of this Animal in the myths of the Pre-Islamic era have been in line with the Descriptions Quoted from Post-Islamic Literature or have been Changed. However, Sometimes some of these Engraved seals also had Writing on them, and this is a Clearer Evidence of the Concept of the Role Engraved on the seal in the use of the Animal in Question. The seals of this collection include different periods of the Sassanid era, which is from the middle to the end of this Period, and Perhaps the seals of the late Sassanid era are more Closely related to the Literary texts of the Islamic Period.

Keywords: Paleontology of Persian Literature, Sasanian Seals, Symbolism, Rereading, Literature.


- The present paper is adapted from a PhD Student in Ancient Iranian Culture and Languages, Islamic Azad University, Science and Research Branch, Tehran, Iran.

* Corresponding Author: Amnhzahrybdwnd@gmail.com


How to Cite: Kazemi Asfeh, P., Zaheri Abdvand, A., Monshizadeh, M. (2021). A Research in Persian Literature: Continuity of Horse Descriptions in Persian Poetry Based on the Role of Sasanian Seals (from Mohsen Foroughi collection). *Literary Text Research*, 25(90), 161-187. doi: 10.22054/ltr.2020.53501.3096.

پژوهشی در ادب فارسی: تداوم توصیفات اسب در نظم فارسی بر اساس نقش مهرهای ساسانی (از مجموعه محسن فرغی)


دانشجوی دکتری فرهنگ و زبان‌های باستانی ایران، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

پیام کاظمی اسفه 

استادیار، گروه فرهنگ و زبان‌های باستانی ایران، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

آمنه ظاهری عبدوند* 

دانشیار، گروه زبان‌شناسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

مجتبی منشی‌زاده 

چکیده

در این مقاله سعی بر این است تا با بررسی تعدادی از مهرهای منقوش دوران ساسانی از مجموعه‌ی محسن فرغی که منقش به تصویر اسب هستند و همچنین توصیفات که در نظم و نثر ادبیات فارسی پس از اسلام از این حیوان برجای مانده است، شباهت‌ها و تفاوت‌های دو بازه‌ی زمانی پیش و پس از اسلام که نخستین خاموش و دومین آن گویاست را در مورد این حیوان نشان داده و به این پرسش پاسخ داد که تا چه حد توصیفات منقوش از این حیوان در اساطیر دوران پیش از اسلام با توصیفات منقول ادبیات پس از اسلام همخوانی داشته و یا تغییر دیدگاه یافته‌اند. هر چند گاهی تعدادی از این مهرهای منقوش نیز دارای نوشتار نیز بوده و همین امر نیز شاهدی روشن‌تر از مفهوم نقش حک‌شده بر روی مهر در به کارگیری حیوان موردنظر می‌باشد. مهرهای این مجموعه بازه‌های مختلفی از عصر ساسانی را که از اواسط تا اواخر این دوران است را شامل می‌شود که شاید مهرهای دوران پایانی عصر ساسانی قرابت بیشتری با متون ادبی دوران اسلامی داشته باشد.

کلیدواژه‌ها: دیرینه‌شناسی ادب فارسی، مهرهای ساسانی، نمادشناسی، بازخوانی، ادبیات.

مقدمه

با ورود ساسانیان و نابودی اشکانیان به دست آنها فرهنگ هلنیک جای خود را به فرهنگ ایرانی صرف داد و جایگزین آزادی مذهب حکومت پیشین نیز، دین بومی و چند هزارساله‌ی زردشتی شد. جهان را با رونق اقتصاد و علم و فرهنگ و هنر خود فتح کرد و همسایه‌ی رقیب غربی خود یعنی امپراتوری روم شد اما بازهم تأثیر چندانی از آنها دریافت نکرد بلکه موجبات تأثیر بر آنها را فراهم آورد. دنیا را مبهوت قدرت همه‌جانبه‌ی خود کرد و در نهایت با فساد مذهبی و سیاسی حکومتی، که روزی منجی او در جهان بود از پای درآمد اما در غالبی دیگر حیاتی تازه یافت و خود را ملبس به برخی از مبانی قوم غالب کرد و تا امروز برجای ماند.

یکی از آثار برجای مانده از دوران ساسانی که نقش اساسی در بسیاری از ناگفته‌های تاریخی آن عصر دارد که در کتب برجای مانده شاید ردی از آنها نتوان یافت مهرهای منقوش و مکتوب و اثر مهرها و گل مهرهای آن دوران است. این حافظه‌های کوچک تاریخی اطلاعات بسیار مهم و گران‌بهایی را در خود دارد که ما را به بازسازی نقاط مبهم تاریخ ساسانی ترغیب می‌کند. مهرهای دوران ساسانی با اهداف و ویژگی‌های مختلفی ساخته و پرداخته شده بودند گاهی برای طبقات مختلف درباری و گاه برای نام کالاها. مهرها نیز به صورت نگین انگشتری و زیورآلات کاربرد داشت. گاهی نیز افراد جهت خوش‌یمنی و سعادت، مهری را با تصاویر و مضامین دعایی مذهبی، می‌ساخته و با خود حمل می‌کردند و گاه نیز تصاویر و طلسمات نامشخص و تعویذاتی را شاهد هستیم که بررسی آنها به سادگی دیگر مهرها نیست و استنباطها و استنتاجات بیشتری را طلب می‌کند. در واقع مهرهای ساسانی بخشی از تاریخ شفاهی آن دوران است که به صورت منقوش و مکتوب اطلاعات مهمی را در اختیار ما قرار می‌دهد و این دقیقاً همان تکه از تاریخ است که در سایر منابع مکتوب آن دوران مکتوم مانده است.

مهرهای مورد بررسی این مقاله از مجموعه‌ی مهرهای ساسانی محسن فروغی گرفته شده است که شامل ۲۰۹ عدد مهر می‌باشد و از این مجموع ۹۱ مهر دارای نقوش حیوانی است که ۱۸ عدد از آنها منقوش به تصویر اسب است. این مهرها در دهه‌ی هفتاد میلادی توسط ریچارد فرای و با عکاسی م. هادی در مجموعه متن‌های ایرانی در لندن به چاپ رسید. (Mohsen Foroughi, 1971)

پس از گزینش مهرهای دارای تصاویر حیوانی از کل مجموعه و تفکیک آنها بر مبنای تفاوت نقوش حیوانی خاص و جداسازی نقش اسب بر روی مهرهای موجود، سعی بر آن است تا به بررسی نمادشناسی و اسطوره‌شناسی نقش اسب در آن عصر بپردازیم. پس از آن رد این حیوان را در آثار نظم و یا نثر برخی نویسندگان و شعرای قرون مختلف پس از اسلام جستجو می‌کنیم و بر اساس آن نتیجه می‌گیریم که بعد اساطیری و مفهوم نمادین اسب در پیش از اسلام خاصه دوران ساسانی چه تفاوت‌هایی با دیدگاه پس از اسلام در قرون مختلف داشته و همچنین کدام شباهت‌ها تا دوران اسلامی مضامین و مفاهیم اسطوره‌ای و نمادین خود را حفظ کرده است، و آیا وامداری اساطیری ایران پس از اسلام از دوران پیش از اسلام بیش از فراموشی فرهنگ آن دوران است و یا خیر.

ارتباط نقش‌های حیوانی و اساطیر باستانی

در مجموعه‌ی مهرهای محسن فروغی هرکدام از نقوش حیوانی یا به‌صورت منفرد و یا همراه با چند حیوان دیگر حکاکی شده‌اند. در بررسی نقوش منفرد حیوانی نسبت به نقوش ترکیبی نتیجه‌گیری ساده‌تر است چراکه هر حیوان نماد یک ایزد، صفت و... است اما در نقش‌مایه‌های ترکیبی مسئله متفاوت است و به استنتاجات و استنباط‌های بیشتری نیاز است. ترکیبات نقشی در مهرهای مذکور با نشان اسب شامل دو نوع کلی اسب بدون بال و اسب بالدار است. در مجموعه اسب‌های بدون بال همواره سواری بر روی اسب حضور دارد و گاه شیری در حال حمله و گاه نیز قوچی مشاهده می‌شود. معمولاً نوشتاری نیز در حاشیه‌ی تصاویر حکاکی شده است.

در مجموعه‌ی اسب‌های بالدار هیچ سواری مشاهده نمی‌شود و حیوان دیگری نیز حضور ندارد جز یک مورد (شماره ۱۵۱) و تمامی دارای خط هستند که در ادامه چگونگی آن را به تفصیل توضیح می‌دهیم.

اسب

واژه‌ی اسب در فارسی باستان Aspa و در فارسی میانه Asp و در ریشه‌ی سنسکریت خود aśvā و aśva است. (Hassandoust, 2014)

هرچند امروزه کاربری اسب در روزگار ما تغییر چشمگیری یافته است اما همان‌طور که مشاهده می‌کنید ریشه‌ی باستانی و فرم واژه‌ی اسب تا روزگار ما یکسان باقی مانده است.

اسب حیوانی است که جایگاه مهمی را در بین آریایی‌ها از روزگار آن‌کهن دارا بوده است. موجودی که با رام کردن آن بشریت نیز به پیشرفتی چشم‌گیر در زندگی خود رسید. هرچند در بادی امر اقوام هندواروپایی از اسب به‌عنوان شکار استفاده کردند و این حیوان به‌نوعی منبع خوراک و تغذیه محسوب می‌شد اما رفته‌رفته پس از رام شدن تبدیل به ابزاری برای شکار شد.

پس از رام کردن اسب به‌صورت منفرد نوبت به پرورش اسب در سطح کلان‌تر رسید. زیرا مسئله‌ی سرعت این حیوان نسبت به سایر حیوانات رام شدنی مثال‌زدنی بود. یکی از نکات مهم که در ریشه‌شناسی واژگانی اسب برجای مانده است، تاختن، شتافتن، رمیدن، چابک بودن و پرسرعت‌تر بودن اسب نسبت به سایر حیوانات رام شدنی است. به‌عنوان مثال در سنسکریت واژه‌ی turaga از tur: tvar در معنای شتافتن گرفته شده است. همچنین در آلمانی کهن (h)ros و در آلمانی نو ross در معنای اسب و در انگلیسی horse ظاهراً از ریشه‌ی kers هندواروپایی در معنای تاختن و دویدن مشتق شده است. و نیز در عربی نیز واژه‌ی فرس با فتح اول و دوم و سکون س مشتق از ریشه‌ی سامی pr-š از pr رمیدن و گریختن و تاختن مشتق شده است. (Hassandoust, 2014)

پس همین فصل ممیز از لحاظ سرعت و شتاب نسبت به سایر حیوانات باعث شد تا بشر جایگاه ویژه‌ای را در زندگی خود به اسب اختصاص دهد و تا جایی تصورات خود را پروبال دهد تا به بالدار شدن اسب نیز ختم شود، که اگر چنین موجود پرسرعتی بال هم داشت بی‌نقص‌ترین حیوانات برای بشر می‌شد. علاوه بر جایگاه اسب در تند شدن روند زندگی انسان، جایگاهی بسیار مهم نیز در پیشبرد مرزهای امپراتوری‌های مختلف، به‌عنوان یکی از کاربردی‌ترین موارد جنگ‌ها و نبردها نیز به دست آورد و در دوران ساسانی گروهی از جنگاوران ساسانی بنام اسواران را به خود اختصاص داد که بعدها در اروپا و در زبان فرانسه به شوالیه^۱ مشهور شدند.

در فرهنگ ایرانی اسامی نسبتاً زیادی را با اشتقاق لفظ اسب می‌توان یافت که تمامی این افراد نقش آفرینان اسطوره‌های تاریخی بودند. مانند: گشتاسب: دارنده‌ی اسب محبوب، لهراسب: دارنده‌ی اسب تندرو، ارجاسب: دارنده‌ی اسب باارزش، اروداسب یا ارونداسب؟ (دارای اسب تندرو) و جاماسب که برای جزء نخست آن ریشه‌ای در نظر نگرفته‌اند اما به نظر نگارنده چنان می‌آید که جزء نخست از ریشه jāma در معنای همبستگی و دوستی و برادری باشد که در کل می‌تواند به معنای دارنده‌ی اسبی چون دوست و دارنده‌ی اسب هماهنگ باشد. هماهنگی اسب و صاحب آن در سوارکاری رکنی اصلی و اساسی است.

درواقع داشتن اسب در فرهنگ مزدایی نشانی از برکت و رسایی روان است. چنان‌که در تیشتر یشت، کرده‌ی ششم چنین آمده است:

کدام کس را به داشتن اسبان، توانگری بخشم؟ کدامین کس را گله‌ای از اسبان و رسایی روان دهم؟ (Dostkhah, 2006)

در یسن ۱۱ بند ۲۲ با این جایگاه که اسب رفته‌رفته کسب کرده بود و در مهم‌ترین منبع دینی ایرانیان نیز از آن نام‌برده شده بود جنبه‌ی اساطیری‌اش بیشتر شد و تقدیسش قوت گرفت و ارتباط بیشتری با ایزدان مختلف در دین زردشت پیدا کرد، به‌طوری‌که در یسن ۱۱ بند ۱ یکی از سه پاک محسوب می‌شود که دوتای دیگر یعنی گاو و هوم هستند: به‌درستی سه پاکان نفرین خوانند: گاو و اسب و هوم. (Pourdavod, 1977) درواقع در هوم یسن هر یک از سه پاک نامبرده شده افرادی را که قدر و منزلت آنان را نشانند و در راه اهورامزدا از آنان استفاده نکنند نفرین کنند. یکی از آنان اسب هست که در مورد او چنین آمده:

اسب به سوار خود نفرین بکند که تو اسبان نتوان بستن، نه بر اسبان نشستن، نه به اسبان لگام زدن توای کسی که آرزو نمایی از برای نشان دادن زورم در بسا از انجمن گروه مردان در کشتزار. (Pourdavod, 1977)

اسب و ایزدان

هم‌زمان با ایجاد یک تقدس دینی و مذهبی برای اسب، ارتباط آن با ایزدان و تجسم آن‌ها در پیکر اسب شکل می‌گیرد و در اوستا چندین ایزد را مشاهده می‌کنیم که هرکدام یا

سواره و یا در غالب اسب نمود پیدا می‌کنند. این همبستگی، وجه‌ای عقیدتی - دینی محکمی به اسب می‌بخشد.

ایزد بهرام

از نمودهای ایزدی اسب یکی نمود کالبد ایزد بهرام است. در بهرام یشت اوستا کرده‌ی سوم ایزد بهرام را می‌بینیم که در کالبد اسب سپید زیبای زرد گوش و زرین لگامی به‌سوی زردشت می‌آید. این تجسم است که در بندهشن درواقع نخستین اسب و سرور اسبان به شمار می‌رود.

ایزد تشر

دیگر نمود ایزدی اسب را در تشر یشت می‌توان مشاهده کرد. ایزدی که هم موکل ستوران است و هم ایزد باران و برکات آسمانی. در کرده‌ی سوم تشر یشت درواقع سر زدن تشر ایزد باران باعث روان شدن چشمه‌ها خواهد شد که با نیرو و قدرت و سرعت اسبی برابر است. این نخستین اشاره در این یشت به اسب است. در کرده‌ی ششم بند ۱۸، او در سومین ده شب، کالبد استومند می‌پذیرد و به پیکر اسب سپید زیبایی با گوش‌های زرین و لگام زرنشان در فروغ پرواز می‌کند. درست مانند تجسم ایزد بهرام.

ایزد مهر

ایزد دیگری که با اسب در ارتباط است ایزد مهر است. ایزد نگاهبان پیمان‌ها که دارای صفت huasp و یا دارنده‌ی اسب‌های نیک است و بیش‌ترین ارتباط با اسب رادار است. مهر همواره سوار برگردان‌شده‌ای است که چهار اسب سفید آن را می‌کشند. آن‌که گردونه‌اش با چرخ‌های زرین و سنگ‌های درخشان فلاخن روان شود و زورهای نیاز شده را به سرای وی آورد. (Pourdavod, 1331)

در کرده‌ی نهم بند ۴۲ چنین آمده است که مهر جزا دهنده‌ی مهردروجانی است که اسبان تیزتک ستاینده‌گان مهر را ربوده باشند و همو است که با آنان باخشم برخورد

خواهد کرد. بنا بر کرده‌ی ۱۱ بند ۴۷ و ۴۸ او انتقام خود را از سپاه دشمن خون‌خوار با برانگیختن اسبان فراخ سم خویش خواهد گرفت.

بنا بر کرده‌ی ۲۳ بند ۹۴ این مهر است که اسبان را نیرو و تندرستی می‌دهد تا بتوان در مقابل دشمنان مبارزه و ایستادگی کرد و آنان را با یک زخم از پای درآورد و شکست و داد. و در کرده ۲۸ بند ۱۱۳ بدان گاه که اسبان خروش برکشند و بانگ بلند تازیانه در هوا پیچد و تیرهای تیز از زه کمان‌ها پرتاب شود مهر به همراه اهورا به یاری مردمان می‌شتابند.

ایزد اناهید

یکی دیگر از ایزدانی که با اسب در متون مزدیسنا در ارتباط است ایزد اناهید است. ایزد آب‌ها که مانند خورشید لقب تیز اسب رادار است. (Pourdavod, 1977) ارتباط صفت تیزاسب با وی به دلیل سرعت و حرکت آب، و قوه‌ی حرکت آب در گرو قدرت ایزد وابسته به آن یعنی اناهید است. او نیز مانند تشر چشمه‌ها آب را مانند اسب روان می‌سازد. و مانند خورشید که او نیز لقب تیز اسب رادار است از سرعت و قدرتی بالا برخوردار است. در واقع ایزد اناهید افرادی را کامروا می‌کند که در راه اهورا و او گام بردارند و اهورامزدا فرمان می‌دهد که آنان باید از او یاری طلب کنند. یک گروه از این افراد ارتشداران هستند که ارتباط تنگاتنگی نیز با اسب‌دارند. ارتشداران، آن دلیران، برای دستیابی بر اسبان تکاور و برتری‌جویی (فر) باید از تو یاری خواهند (Pourdavod, 1331) پس نقش اسب در جنگ انسانی و ایزدی نقش اصلی و اساسی دارد و گواه روشن و مبرهن آن متون آبان یش است.

مشخصه‌ی اسب از نظر متون دینی فارسی میانه

اسب بنا بر یکی از مهم‌ترین منابع پهلوی یعنی بندهشن از نخستین موجودات آفریده شده محسوب می‌شود که در آن تقسیم‌بندی موجودات نخست، به سه کرده تقسیم شده و این سه کرده به پنج آینه بخش می‌شود که دومین آن گروه خرپای است که اسب زیرمجموعه آن به حساب می‌آید. این پنج آینه به ۲۶۲ سرده تقسیم شده که پنجمین آن اسب است که شامل شش سرده: تازی، پارسی، استر، خر، گور و اسب آبی و دیگر انواع اسب تقسیم

می‌شود (Bahar, 2006) که از این شش سرده، اسب‌تازی اگر به شب تاریک تار مویی به زمین قرار داشته باشد بیند. (Bahar, 2006) نکته‌ای که در مورد اسب‌تازی در این بخش می‌بینیم در واقع بخشی از دین یشت اوستا کرده‌ی سوم است که چنین آمده است:

که راست‌ترین دانش مزدا آفریده اشون، اورا نیرو در پاها، شنوایی در گوش‌ها، توان در بازوان و تندرستی و پایداری تن بخشند و آن‌چنان نیروی بینایی که اسب داراست که در شب تیره اگرچه باران بیارد و ژاله و تگرگ فروریزد موی اسبی بر زمین افتاده را باز تواند شناخت که از یال یا دم اسب است. (Dostkhah, 2006)

همین نژاد اسب‌تازی است که در پس از اسلام نیز جایگاه ویژه‌ای بین سایر نژادها داراست.

اسب و سوار

در مجموعه‌ی مهرهای فروغی پنج عدد مهر، با نقش اسب و سوار مشاهده می‌شود که در چهار عدد از آن‌ها می‌توان موجودات دیگر را نیز مشاهده کرد. سه عدد از مهرها مکمل یکدیگر هستند. در یک تصویر سوار و اسب در پی شکار میش است (تصویر ۶۶). در تصویر دیگر سوار و اسب در حال مبارزه با شیر است (تصویر ۶۷) و در تصویر دیگر سوار و اسب در پی میش و شیری در پی آنان است (تصویر ۶۴). با تحلیل تصویر ۶۴ که هر چهار تصویر رادار است، تصاویر ۶۶ و ۶۷ نیز واکاوی خواهند شد. در تصویر شماره ۶۵ تنها اسب و سوار نمودار است و در تصویر ۷۰ اسب و سوار و عقرب که هرکدام را به تفصیل شرح خواهیم داد.



تصویر ۶۵

تصویر بالا با وجود ابهام تصویر که داراست اما اسب و سوار بر روی آن مشاهده می‌شود. در واقع هرکدام از سواران موردنظر در کل تصاویر نمود انسانی است که خویشکاری خود را در مقابل اسب انجام داده است و آن سوار شدن و لگام زدن بر آن است که بنا بر هوم یسن اوستا چنان‌که فردی چنین نکند اسب او را در نفرین خود خطاب قرار می‌دهد. (Pourdavod, 1977)

بهترین نمونه‌های موجود و روایت‌شده از اسب و سواران آن در ادبیات پس از اسلام، متن شاهنامه‌ی فردوسی است. در متون شاهنامه بسیار شاهد مثال‌هایی موجود است که نقش اسب و سوار آن، که معمولاً شاهان و پهلوانان داستان هستند را بیان می‌کند:

بفرمود (رستم) تا اسب را زین کنند همان زین به آرایش چین کنند
(Ferdowsi, 2001)

در مورد نژاد انواع اسب همان‌طور که ذکر شد در بندهشن نخستین نمونه از اسب را، تازی نام‌برده است. قدرت اسب‌تازی در بینایی و چابکی و مرغوب بودن تا پس از اسلام پابرجاست چنان‌که اشعار زیر گواه این مدعاست. سعدی در ابیات زیر مرغوب بودن این نوع اسب را نسبت به دو چهارپای دیگر بیان می‌کند

اسب‌تازی دو تک رود به شتاب رود شب و روزشتر آهسته می
(Forughi, 1961)

اسب‌تازی اگر ضعیف بود ای خربه‌همچنان از طویله
(Forughi, 1961)

دیدگاهی منسوب به حافظ^۱ نسبت به این نوع اسب با توجه به جهان‌بینی عرفانی - سیاسی وی متفاوت است و اسب‌تازی را که سرآمد نژاده بودن اسب است با عقلای

۱- علت این امر که این شعر را منسوب به حافظ قید کردیم این است که در بیشتر نسخ و تصحیحات این غزل ذکر نشده است.

زمانه در یک کفه قرار داده و در کفه‌ی دیگر جاهلان و حکام زمان هستند که با مفهوم استعاره‌ی خر بیان داشته است:

اسب‌تازی شده مجروح به زیرپالان طوق زرین همه در گردن خر می‌بینم
(Dehkhoda, 1951)

در دیدگاه ناصر خسرو که دیدگاهی خردمدارانه و قناعت‌پیشه است نیز، لوازم تشخیص و رفاه دوران خود را که داشتن مشربه بلور و داشتن اسب‌تازی است به گونه‌ی زیر بیان می‌کند:

پای تو مرکب است و کف دست مشربه است ی بلورگر نیست اسب‌تازی و نه مشربه
(Tajbakhsh, 1993)

در این مورد که برای هر کاری اسبی مخصوص بکار می‌آمده است چنان‌که اسب جنگی و رزم‌آور باید لاغر میان باشد سعدی چنین سروده است:

اسب لاغر میان بکار آید روز میدان نه گاو پرواری
(Forughi, 1961)

اما در کل داشتن اسب از هر نوعی نشان بزرگی و مروت بوده است. چنان‌که در قابوس‌نامه چنین آمده است که: و حکما گفته‌اند که جهان به مردمان به پای است و مردم به حیوان و نکوترین از حیوانات اسب است که داشتن او هم از کدخداییست و هم مروت.

این کدخدایی در پیش از اسلام هم رسم و رواج داشته است و پیشکش کردن اسب از روزگاران هخامنشی که خود از بزرگ‌ترین پرورش‌دهندگان اسب در جهان نیز بودند توسط خراج‌گذاران آن دولت انجام می‌شده است.

شیوه‌ی خراج اسب در پیش از اسلام تا جایی رسید که شاهان و بزرگان همراه با خلعت و هدیه اسبی را نیز پیشکش می‌کردند و تا پس از اسلام نیز این شیوه مرسوم بود. فردوسی در ابیات زیر این موضوع را بیان کرده است:

بر آن مردمان (شاهان) خلعت آراستند پس اسب جهاندیدگان خواستند
به گنجور گفت آن زمان شهریار که رو خلعت و تاج شاهانه آر
بیاورد گنجور تاج کیان ی مهتران ابا خلعت و باره
(Dehkhoda, 1951)

سلمان ساوجی در قطعه‌ی شماره ۶۱ خود از وعده‌ی شاه به دادن اسبی به خود سخن می‌گوید که چندآن‌هم از آن راضی نبوده است:

شاه مرا به اسبی موعود کرده بودی در قال پادشاهان قیلی مگر نباشد
اسبی سیاه و پیرم دادند و من بر آنم کاند در جهان سیاهی زان پیرتر نباشد
اسب سیه بدادم رنگ دگر نیامد آری پس از سیاهی رنگ دگر نباشد
(Dehkhoda, 1951)

این شیوه‌ی هدیه اسب در اوستا نخست از زبان زردشت بیان می‌شود که از اهورامزدا طلب بخشش اسبی را دارد (Pourdavod, 1331). اسب هر پادشاه، قهرمان و پهلوان نیز در تاریخ و روایات و داستان‌ها دارای نامی بوده است که این نامور بودن اسب‌های نامدار دلیل بر ویژگی‌های تقدس‌مآبی آن است. و بالعکس انسان‌ها نیز نام‌هایی برای خود انتخاب می‌کردند که واژه‌ی اسب در آن‌ها به چشم می‌خورد چنان لهراسب و جاماسب و... همچنین اسامی اسب‌های قهرمانانی چند نیز در شاهنامه فردوسی ذکر شده است مانند: رخس اسب رستم و شبرنگ اسب سیاوش. یکی دیگر از اسب‌هایی که با دو نام به حیات خود ادامه داد بهزاد یا همان شبرنگ سیاوش بود که پس از مرگ وی اسب کیخسرو شد و او را در اتفاقات یاری‌رسان بود و بنا بر متن بندهشن وجه تسمیه‌ی آتشکده‌ی آذرگشسب نیز مرتبط با این اسب است. (Bahar, 2006)

از دیگر شخصیت‌های اساطیری که صاحب اسبی بود تهمورث است. درواقع تهمورث اهریمن را باره‌ی خود قرار می‌دهد و آن‌هم به دلیل درخواست وی از ایزد وایو است تا اهریمن را به پیکر اسبی درآورد و او آن را به مدت سی سال به دوکرانه‌ی زمین براند (Pourdavod, 1331; 1977)

از دیگر شخصیت‌های تاریخی که اسبی نامور داشته است خسرو پرویز است. اسب خسرو پرویز که به نام شب‌دیز شهره بوده است اسبی از نژاد رومی بوده و بنا بر تاریخ بلعمی نسبت به سایر اسبان جهان به چهار وجب افزون‌تر و بلندتر بوده است. و بنا بر شعری از استاد طوس فردوسی، خسرو پرویز ۴۶ هزار اسب جنگی داشته است اما گویا همین ویژگی‌های شب‌دیز او را از سایرین متمایز ساخته بود.

دگر اسب جنگی چل و شش‌هزار که بودند بر آخورشهریار

درواقع یکی از دلایل نزدیکی اسب و سوار آن و دل‌بستگی هر دو به هم این است که اسب و سوار پس از مدتی باهم چنان روابط نزدیکی پیدا می‌کنند که سخن یکدیگر را فهم می‌کنند. رخس اسب رستم از همین دست است.

چنان‌که در جنگ‌ها زمانی که رستم به‌سویی حمله می‌کرده است نیازی نبوده تا افسار رخس را بگیرد و فرمان دهد بلکه خود رخس با مقصد و مقصود سوار آشنا بوده است.

تهمتن به پیش سپه حمله برد
عنان را به رخس تکاور سپرد
(Dabirsiaghi, 1956)

به جوش آمد آن نام بردار گرد
عنان را به رخس تکاور سپرد
(Dabirsiaghi, 1956)

فرمان‌پذیری رخس در شعری از منوچهری نیز به چشم می‌خورد که علاوه بر آن خصوصیات سایر اسب‌های مشهور ذکر شده را نیز در بردارد:

اعوجی کردار و دلال قامت و شب‌دیز نعل
رخس فرمان و براق اندام و شیرنگ اهتزاز
(Dabirsiaghi, 1956)

این فرمان‌پذیری و درک اسب و سوار از یکدیگر را پس از مرگ سوار در داستان زیر می‌توان دید. درواقع بهزاد و یا شیرنگ که اسب سیاووش بود بعدها به کیخسرو و

سپس به گشتاسب و زریر و اسفندیار رسید. پس از مرگ زریر به دست بیدرفش جادو، زمانی که او قصد تصاحب اسب را داشت اسب او را به زمین زد و کشت (Mahyarnavabi, 2008).

از همین نقطه نظر است که اسب همواره پشتیبان صاحب باره است و او را در جای جای حوادث یاری می‌کند. مانند یاری سوار در تصویر ۶۴ و نجات او از شیر و کامیاب کردن وی در شکار میش. در واقع اسب، سوار خود را یاری می‌کند تا میش را که نمادی از فره ایزدی است به دست آورد. همچنین در تصاویر ۶۷ و ۷۰ نیز این نکته مشاهده می‌شود. در تصویر ۶۷ اسب در حال نبرد با شیر است و در تصویر هفتاد اسب، سوارش را که حلقه‌ی شهریاری و قدرت در دست دارد در مقابل عقرب که خرفستری اهریمنی است با لگدکوب کردن آن یاری می‌کند. در هر دو تصویر پای چپ اسب در حال حرکت و ضربه زدن است.



تصویر ۷۰

در تصویر ۶۶ نیز اسب، سوار خود را یاری می‌دهد تا میش (نماد فره ایزدی) را به دست آورد و این در حالی است که سوار کمانی دست دارد.



تصویر ۶۶

کماندار بودن سوار در تصویر فوق یادآور یکی از ادوات جنگی است که مهر که صاحب گردونه‌ای از اسپان است از آن استفاده می‌کند. در مهر یشت کرده‌ی ۳۱ بند ۱۲۸ از آن سخن رفته است (Dostkhah, 2006).

در بیشتر اساطیر باستانی کمان و کماندار نشانه‌ی رشادت و دلیری است علاوه بر آن که پرتاب تیر از فراز باره نیز مهارتی خاص در جنگاوری توسط کماندار را طلب می‌کند. سعدی در بیتی چنین می‌گوید:

گرچه تیر از کمان همی گذرد / از کماندار بیند اهل خرد
(Forughi, 1961)

این روال تا قرون واپسین اسلامی ادامه داشت. و کمان و اسب نیز با قرابت‌های تنگاتنگ مفهومی در کنار هم آمده‌اند:

بفرمای تا اسب و زین آورند / کمان و کمنند گزین آورند
(Dabirsiaghi, 1956)

وقت آن آمد که در تازد به روم / نیزه اندر دست و در بازو کمان
(Dabirsiaghi, 1956)

در بیتی از ملاطغرا بنقل از آندراج وی به زیبایی مفاهیم اسب شبرنگ (اسب سیاوش) و کمان رستم (قوس قزح) با تعابیر زیبایی در کنار هم قرار داده است:

چو بهمن مار ابر انگیخت شبرنگ
کمان رستمش داد از پی چنگ
(Dehkhoda, 1951)

درواقع وی ابر و سرعت ابر را به شبرنگ، اسب سیاووش و کمان رستم را به رعد تعبیر کرده است.



تصویر ۶۴

در مهر شماره ۶۴ تصویر مردی سوار نمودار است که شیری در حال حمله به وی است و در مقابل سوار در پی میشی است. درواقع سوار بین یک موجود اهورایی و یک خرفستر اهریمنی قرار دارد. نیروی مرد از جنبه‌ی ایزدی اسب است که میش را که نمود فره ایزدی و برکت وجودی است پی کرده است تا آن را به دست آورد (مانند تصویر ۶۶) اما یک نیروی منفی در پی ضربه زدن به سوار است و آن شیر است. موجودی که بنا بر بندهشن از گروه خرفستران و از سرده گرگان است (Bahar, 2006). در این تصویر سوار خویشکاری خویش را در برابر اسب انجام داده است و آن سوارشدن و لگام زدن بر آن است که در هوم یسن بدان اشاره شده است (Pourdavod, 1977). درواقع در تصویر فوق عدم دستیابی شیر به اسب و سوار نیز برای آن‌ها خود نوعی پیروزی به حساب می‌آید اما نه در آن حد که شیر گیر بودن می‌تواند ثواب نیز به همراه داشته باشد.

در تصویر ۶۷ شیر گویی در حال حمله به اسب و سوار است اما درواقع این اسب و سوار هستند که در حال شکار شیر هستند زیرا نشانی از هراس اسب و سوار در تصویر مشاهده نمی‌شود و شیر نیز بنا بر اقتضای طبیعت خود در حال حمله‌ای است که دفاع محسوب می‌شود.



تصویر ۶۷

رسم شیرگیری در پیش از اسلام دارای کرفه و ثواب است چنانکه در بندهشن و روایات پهلوی بدان اشاره شده است. در بندهشن از آنجایی که شیر مانند یوز از گروه خرفستران و سرده‌ی گرگان است (Bahar, 2006) در روایت پهلوی لفظ شیر و یوز به صورت تنها ذکر نشده است و با سرده خود به صورت گرگ یوز و گرگ شیر آمده است و در بندهشن آمده است که اگر کسی شیر و یا گرگ و یا پلنگی مانند این ددی بکشند چندان گناه که او خواست کردن و بعد از آن نکند و هم کرفه آن کسی را باشد که از آن ددان یکی را بکشد. پس اگر بر روی این مهرها نقش شیر را می‌بینیم درواقع طلسم‌هایی هستند جهت قدرت و پیروزی با نماد چیرگی.

پس از اسلام نیز شیر گیر به انسان‌ها و قهرمانان شجاع و شیرگیری به شجاعت تعبیر می‌شود و معمولاً شاهان باصفت شیر گیر شناخته شده و یکی از تفریحاتی که آنان انجام می‌دادند شیرگیری بوده است.

پس از اسلام جایگاه شیر تفاوتی عمده پیدا کرد و از رده‌ی موجودات اهریمنی خارج شد چراکه دیگر اهورایی باقی نمانده بود تا اهریمنی باقی مانده باشد. درواقع شیر نمادی از قدرت شهریاری و ثروت است چنانچه سنایی دیدن شیر در خواب را چنان توصیف می‌کند:

شیر در خواب گنج و مال بود روزی نیکو و حلال بود
(Dehkoda, 1951)

لذا شیر صرفاً به معنای شجاعت و قدرت و جنگاوری به حساب آمد حتی در شاهنامه که مبنای آن خدای‌نامه‌ها و روایات و متون پیش از اسلام بوده است.

گاه اشعار نیز، همانند نقش مهرها دارای ترکیب و تلفیق هستند. مانند بیت زیر از شاهنامه که سخن گردیه و تبرگ شاهی نیکو است بر مهر شماره ۶۷:

بدو گردیه گفت اینک منم که بر شیر درنده اسپ افکنم
چو بشنید آواز او را تبرگ بران اسب جنگی چو شیرسترگ
شگفت آمدش گفت خاقان چین تو را کرد زین پادشاهی گزین
بدان تا تو باشی ورا یادگار ز بهرام شیر آن گزیده سوار
(Ferdowsi, 2001)

در ابیات بالا یک رسم پیش از اسلامی نمود دارد و دو معنای پس از اسلامی از واژه‌ی شیر. در بیت نخست جمله‌ی بر شیر درنده اسپ افکندن همانند تصویر ۶۷ نمود جدال اسب و شیر است که در واقع یک موجود ایزدی و اهورایی در مقابل خرفستری اهریمنی ایستادگی می‌کند و در ابیات بعد مفهوم شیر گیر و شیرسترگ نشانی از تغییر مفهوم منفی به مثبت شیر در بعد از اسلام است که هر دو به معنای انسان شجاع است. در جدال اسب و شیر نیز شعری از فرخی گواه بر آن است:

مرغزاری که فسیله گه اسبان تو گشت شیرکانجا برسد خرد بخاید چنگال
(Dabirsiaghi, 1956)

در نهایت این اسب است که به سوار خود قدرت می‌دهد و سوار نیز از ایزدان و خداوند طلب قدرت اسب را می‌کند. اسب با سوار خویش یکی می‌شود و همو است که پس از مرگ سوار نیز سوگوار است.

اسب بالدار

در مهرهای موجود در مجموعه‌ی فروغی ۱۳ مهر با نشان اسب بالدار وجود دارد. هیچ‌کدام از مهرهای مذکور نقشی از سوار بر اسب ندارد. به علاوه نمودی از دیگر حیوانات نیز در نقش این مهرها دیده نمی‌شود به جز یک نمونه که حیوانی در حال نوشیدن شیراز اسب بالدار است (تصویر ۱۵۱).

درواقع آثار زیادی از دوران‌های مختلف تاریخی به‌دست آمده است که تصویر اسب بالدار در آن‌ها مشخص است. از دوران پیش تاریخی در تپه‌ی سیلک کاشان گرفته تا دوران هخامنشی که درواقع موجودات تلفیقی را شامل می‌شد و بیشتر متأثر از فرهنگ بابلی و آشوری بود.

در دوران اشکانی آن‌که فرهنگ هلنیک قدرت بیشتر یافت نقش اسب بالدار بر روی بسیاری از اشیا بخصوص سکه‌ها نقش‌بست و در دوران ساسانی نیز باوجود مخالفت‌های بسیار فرهنگی- مذهبی با دوران اشکانیان استفاده از این تصویر ادامه یافت.

اسب بالدار یا پگاسوس در اساطیر یونانی از نسل مدوزا و پوزیدون است. زمانی که مدوسا به دست پرسوئس کشته شد از گردن قطع شده‌ی وی پگاسوس پدیدار شد و پرسوئس و بلوروفون او را به مرکب خود تبدیل کردند.

در مهرهای ساسانی این مجموعه اسب بالدار فاقد سوار است. زیرا که بال نمادی از عالم ایزدان است و سوار بودن بر این نماد نوعی هتک حرمت محسوب می‌شده است.

یکی از تفاوت‌های اسب بالدار بر روی مهرهای ساسانی که از دید اساطیری با پگاسوس یونانی دارد شاید مرتبط با میترا باشد. اسب‌هایی که اراپه‌ی میترا را در هوا به پرواز درمی‌آورند به‌نوعی با بال در ارتباط هستند. تجسم سایر ایزدان چون بهرام و اناهید نیز، به دلیل ارتباط با عالم اهورایی توسط بال می‌توانند تصور شوند به‌علاوه آنکه در دوران ساسانی همین بال‌وپر هست که نشان فره ایزدی است پس وجود آن بر روی حیوانی مقدس همچو اسب تشخیصی جدای از پگاسوس یونانی به آن می‌دهد.

نکته‌ی جالب‌تر آن‌که در حاشیه‌ی تمامی نمونه‌های موجود اسامی خاص افراد مشاهده می‌شود و به‌نوعی اسب بالدار، تعویذ و حافظ نام صاحب مهر است. خواه در دوران زندگانی و خواه در معراج روحانی پس از مرگ.

اسب بالدار و به‌نوعی پرواز اسب در فرهنگ پس از اسلام نیز دیده می‌شود و مشهورترین آن باره‌ی پیامبر اسلام در معراج است که براق نام داشت و دارای بال بود اما این باره در روایات مختلف اشکال مختلفی رادار است و گاه نیز با سر انسان توصیف شده است.

در قرون اولیه‌ی اسلامی اسب بالدار رفته‌رفته کمرنگ می‌شود تا اینکه در هنر دوران سلجوقی باز تبلور می‌یابد و دلیل عمده‌ی آن قرابت و نزدیکی حوزه‌ی حکمرانی سلاجقه در روم بوده است.

در ادبیات فارسی پس از اسلام نیز این موجود اساطیری چندان به چشم نمی‌خورد مگر آنکه شاعری بخواهد سرعت اسبی را چنان توصیف کند که اسب سرعتی مانند باد دارد و پرواز هم می‌کند که در نهایت لازمه‌ی هر سعودی در آسمان داشتن بال است. در ادبیات دینی و مذهبی نیز نقش اسب بالدار مشاهده می‌شود اما با نام خاص براق پیامبر اسلام. توصیف این باره ختم به‌نوعی از انواع شعر به نام معراج نامه‌ها می‌شود که از نخستین سراینده‌گان آن می‌توان سنایی غزنوی و اسدی طوسی را نام برد.

همچنان باز از خراسان آمدی بر پشت پیل کاحمد مرسل به‌سوی جنت آمد از براق
(Dabirsiaghi, 1959)

منوچهری در شعری دیگر نیز نام براق را در کنار سایر اسب‌های مشهور ایرانی چون رخس و شب‌دیز و شبرنگ ذکر می‌کند و زیبایی اندام آن اسب را مدنظر دارد:

اعوجی کردار و دلال قامت و شب‌دیز نعل رخس فرمان و براق اندام و شبرنگ اهتزاز
(Dabirsiaghi, 1959)

علاوه بر اندام و صورت براق که مدنظر عده‌ای از شعرا بوده است در متنی از سندباد نامه نیز از براق سیرت بودن که به معنای تیزرو بودن است می‌توان نشانی یافت: و به‌اتفاق از پیش او گوری برخاست براق سیرت (Dekhoda, 1951).

مولانا که از داعیه داران عرفان اسلامی است علاوه بر اشاره به بصیرت رسول اسلام در شب معراج، گویی کهن الگویی باستانی از ریگ ودا را ناخودآگاه روایت می‌کند و آن ارتباط تندسیر بودن اسب با سرعت اندیشه و بصیرت است:

قومی که بر براق بصیرت سفر کنند بی ابر و بی غبار بر آن مه نظر کنند
(Dashti, 1962)

و درجایی دیگر مولانا معانی عاشقانه و مرتبط با عشق را به براق تشبیه می‌کند که عقل و دل را به لامکانی عاشقانه می‌برد چنان‌که:

ببرد عقل و دلم را براق عشق معانی مرا پیرس کجا برد آن طرف که ندانی
(Dashti, 1962)

این لامکانی را نیز عطار نیشابوری در غزل ۱۵۶ خود پیش از مولانا در بیتی شرح می‌دهد و رفتن به لامکان عرفانی را در صورتی می‌داند که زین همت بر روی آن بگذارند:

زین همت در ره سودای عشق بر براق لامکان خواهم نهاد

درواقع این عرفان و باورهای عارفانه است که چنین نقشی الوهی را به باره‌ای بالدار می‌دهد که حامل‌کننده‌ی خاتم النبیاست.
و درجایی دیگر مولانا ناجی آن‌که، پای کوشش شکسته می‌شود را براق می‌داند:

و آن‌که پایش در ره کوشش شکست در رسید او را براق و برنشست
(Nikelson, 1991)

سنایی غزنوی نیز توصیفی زیبا از این باره‌ی پرنده دارد که یادآور توصیف اسب‌های میترا در مهریشت است:

ای سواری کت سزد گر باشد از برقت براق بر سرش پروین لگام و مه رکاب و زهره زین
(Bashir, 1977)

پس از آن این باره‌ی الهی بالدار نام خاصش به اسم جنسی تبدیل می‌شود که مرادش مطلقاً اسب است و در ادبیات فارسی به حیات خود ادامه می‌دهد.

زخاک، شمس فلک، زرکند که تا گردد ستام و گام و رکاب براق او زرکند
(Dehkhoda, 1951)

۱. این نام را بعدها در کنایات ادب فارسی نیز می‌توان مشاهده کرد چنان‌که در شعری از ابولفرج رونی، براق جم را کنایه از باد می‌داند:

ای باد هوای براق جم ای قاصد روم‌ای رسول چین
(Dekhoda, 1951)

علاوه بر آن نیز گاهی براق سلیمان را کنایه از باد دانسته‌اند. در توضیحی بنا بر فرهنگ آندراج نیز براق چهارم را نیز کنایه از خورشید دانسته‌اند که با مرکب خورشید در اوستا قرابتی زیبا دارد. درنهایت می‌توان چنین نتیجه گرفت که اگر در فرهنگ و اندیشه‌ی یونانی، اسب بالدار موجودی واقعی و از نسل خدایان محسوب می‌شود، در دوران ساسانی جنبه‌ی واقعیت آن کمتر و اسطوره بودنش بیشتر شده و در دوران اسلامی اسب بالدار که با نام خاص براق در روایت معراج پیامبر شناخته می‌شود در واقع توصیفی است از برای شرح یک معراج روحانی که چون از برای عوام این سلوک ملموس نبوده و نیست از تجسم این باره استفاده شده است و ادامه‌ی همین روال را در عرفان اسلامی و ادبیات عرفانی مشاهده می‌کنیم.

بحث و نتیجه‌گیری

بنا بر آنچه گفته شد و بر اساس شواهد و قراین مستدل بیان شده در این مقاله اسب و نماد آن از روزگار ساسانی تا قرون متمادی اسلامی هرچند با تغییراتی از لحاظ عقیدتی همراه بود اما در مفهوم نمادین و حقیقی خود تا قرن‌ها پای برجای ماند. از آن جهت دستخوش تغییرات عقیدتی شد، زیرا که دین زردشت جای خود را به دین نوین اسلام داد و در این دین نوین، برکنار خداوند واحد، دیگر جایی برای ایزدان وجود نداشت و تمامی تدابیر عالم غیب و عیان تنها در دست خداوند بود، اما در وحدانیت زردشتی، بودند ایزدانی که کارگردانان اهورامزدا بر روی زمین و آسمان بودند و علاوه بر آن با نمادهایی چون اسب نمود پیدا می‌کردند. هرچند در اثر حماسی شاهنامه‌ی فردوسی هنوز هم اسب آن جایگاه

عقیدتی باستانی خود را داشت اما این را باید تنها در یک دلیل جستجو کرد و آن هم چیزی نبود جز منابع شاهنامه که ریشه در روزگاران پیش از اسلام داشتند.

درواقع نگاه به اسب در پس از اسلام نگاهی واقع‌گرایانه‌تر و مادی‌تر بود، زیرا همان‌طور که ذکر شد مقوله‌ی دین تغییری بنیادین یافته بود و به‌علاوه در کنار این چارپای نجیب، رقیب کینه‌توزی بنام شتر وجود داشت. موجودی که از دید عرب قرابت بیشتری با انسان داشت و به همین دلیل بود که شتر نام بردار به شمارش انسانی نفر شد و اسب با شمارش حیوانی خود، یعنی رأس برجای ماند اما ارزش خود را بیش از شتر از لحاظ مادی حفظ کرد.

یکی از دلایل مهم این ارزش مادی، نژادی شناخته‌شده بنام اسب‌تازی بود. هرچند این نژاد، ربطی به نژاد عربی نداشت و هزاران سال پیش از ورود اسلام نام آن در کتاب اوستا آمده بود. اما همین‌که در بندهشن کتابی که فرجام یافتن نهایی آن در سده‌ی سوم هجری قمری به پایان رسید پیش از اسب پارسی نام نژاد اسب‌تازی آمد نظرها بدان سو متمایل شد که این نژاد چیزی نیست جز نژادی پرورش‌یافته در میان قوم عرب. شعرای بسیاری در مورد برترین این نژاد اسب شعر سرودند و در دنیای مادی خواستار دارا بودن چنین باره‌ای گران‌بها شدند.

با فروریختن ارزش‌های مذهبی پیشین، پس از حمله‌ی اعراب برخی از ارزش‌های درباری گذشته پای برجای ماند. یکی از آن‌ها پیشکش کردن اسب همراه با خلعت به بزرگان بود. این سنت تا روزگار معاصر و تا دوران قاجاریه همچنان پابرجای بود. نقش اسب در مهرهای ساسانی گاه تنها و گاه همراه باسوار برآن و گاه در جدال با موجودات اهریمنی و دستیابی به موجودات اهورایی نمایان است. این لگدکوب کردن دشمنان و نبرد سوار بر باره‌ی خود برای کشتن شیر تا قرون متمادی اسلامی و با سنت شیرگیری بزرگان و شاهان و پهلوانان ادامه داشت و در متون نظم و نثر فارسی تداوم یافت.

در نتیجه اسب همان‌گونه که در روزگار پیش از اسلام نمادی از قدرت و بزرگی محسوب می‌شد در روزگار پس از اسلام نیز به قوت خود باقی ماند اما بدون آن‌که دیگر نشانی از ایزدان باشد.

در مورد اسب بالدار مسئله به گونه‌ای متفاوت‌تر است. هرچند در ایران باستان این نماد به کرات در آثار هنری مشاهده می‌شود بر روی مهرهای ساسانی نیز نمود دارد اما تقدسی بیش از یک اسب رادار است. زیرا در نقوش مهرها هیچ‌گاه سواری بر روی آن مشاهده نمی‌شود. به علاوه در تمامی این تصاویر اسب به صورت منفرد حضور دارد به جز یک مورد که اسب در حال شیر دادن به موجودی دیگر است (تصویر ۱۵۱). و در دو مهر دیگر نیز قرینه‌ای از خود او در مقابلش نمودار است (تصویر ۱۵۶-۱۵۷). در حاشیه‌ی تمامی مهرها نوشتاری موجود است که تعدادی از نمونه‌های خوانا اسم خاص فرد را با نام و نام خانوادگی روایتگر هستند. مانند دادمهر... فرخزادان (تصویر ۱۵۴). این اسامی در کنار اسب بالدار گویی نمادی از تعویذ سلامت و بزرگی در جهان مادی جسمانی و یا غیرمادی روحانی باشد.

پس از حمله‌ی اعراب به ایران هرچند در هنر اسلامی گاه‌ها شاهد نمادی از اسب بالدار هستیم اما شعرا و نویسندگان فارسی‌زبان اسب بالدار را با یک نام خاص در آثار خود نام می‌برند و آن بنا بر روایت معراج، باره‌ی پیامبر، براق است. تقدس اسب بالدار تا دوران اسلامی نه تنها کمتر نمی‌شود بلکه با نشستن آخرین پیامبر خداوند بر روی آن و به عروج رفتن وی بر ارزش معنوی این موجود اضافه نیز می‌گردد.

اهمیت براق در جای‌جای ادبیات فارسی بخصوص ادبیات عرفانی حفظ می‌شود تا جایی که براق از صورت یک اسم خاص به صورت یک اسم جنس از نوع مطلقاً اسب در ادب فارسی بسامد پیدا کرده و هر جا نام براق مشاهده شود، اگر اشارتی به مسئله‌ی معراج نداشته باشد، صرفاً منظور اسبی تندوتیز و چابک و باد سیر است.

ورود این نام در مفاهیم کنایی نیز باعث به وجود آمدن ترکیباتی چون براق جم و یا براق سلیمان که کنایه از باد است نیز شده است.

پس همان‌طور که قبلاً نیز بدان اشارت کردیم نمادها و اساطیر و فرهنگ پیش از اسلام، چیزی نبود که پس از ورود مسلمین به ایران به یک‌باره از بین رفته و نابود شود. بلکه به گونه‌ای همزیستی مسالمت‌آمیز با فرهنگ قوم غالب ادامه داد و در نمود نوین‌تری تبلور یافت.



تصاویر ۱۴۵ تا ۱۴۸ تصاویر ۱۴۹ تا ۱۵۷

تعارض منافع
تعارض منافع ندارم.

ORCID

Payam Kazemi Asfeh  <http://orcid.org/0000-0001-7348-864X>

Ameneh Zaheri Abdvand  <http://orcid.org/0000-0002-0256-0787>

Mojtaba Monshizadeh  <http://orcid.org/0000-0003-0854-0557>

منابع

- بهار، مهرداد. (۱۳۸۵). *فرنبغ دادگی بندهشن*. تهران: انتشارات توس.
بشیر، علی اصغر. (۱۳۵۶). *کلیات اشعار حکیم سنایی غزنوی*. کابل: انتشارات بیهقی.

- دبیرسیاقی، سید محمد. (۱۳۳۸). *دیوان حکیم فرخی سیستانی*. تهران: انتشارات اقبال و شرکا.
- _____ (۱۳۹۳). *دیوان استاد منوچهری دامغانی*. تهران: انتشارات زوار.
- دشتی، علی. (۱۳۴۸). *کلیات شمس تبریزی*. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- دهخدا. (۱۳۸۵). *لغتنامه*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- دوستخواه، جلیل. (۱۳۴۱). *اوستا کهنترین سرودها و متن‌های ایرانی*. تهران: انتشارات مروارید.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۹). *متن کامل شاهنامه بر اساس چاپ مسکو*. تهران: نشر پیمان.
- فروغی، محمدعلی. (۱۳۶۰). *گلستان سعدی*. تهران: انتشارات امیر.
- حسن‌دوست، محمد. (۲۰۱۴). *فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی*. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- ماهیار نوبی، یحیی. (۱۳۸۷). *یادگار زریران*. تهران: انتشارات اساطیر.
- نیکلسون، رینولد. (۱۳۷۰). *دوره‌ی کامل مثنوی معنوی*. مقدمه قدمعلی سرامی. تهران: انتشارات بهزاد.
- پورداوود، ابراهیم. (۱۳۳۱). *هرمزنامه*. تهران: نشریه‌ی انجمن ایران‌شناسی.
- _____ (۱۳۵۶). *یستا جزوی از نامه‌ی مینوی اوستا*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- تاج بخش، حسن. (۱۳۷۲). *تاریخ دامپزشکی و پزشکی ایران*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

References

- Bahar, M. (2006). *Faranbagh Dadgahi Bandhash*. Tehran: Toos Publications. [In Persian]
- Bashir, A. (1977). *General poems of Hakim Sanai Ghaznavi*. Kabool: Beyhaqi Publications. [In Persian]
- Dabirsiaghi, M. (1956). *Divan Hakim Farokhi Sistani*. Tehran: Eghbal & etal. [In Persian]
- _____ (1959). *Divan of Master Manouchehri Damghani*. Tehran: Zavar Publications. [In Persian]
- Dashti, A. (1962). *Generalities of Shams Tabrizi*. Tehran: Amirkabir Publications. [In Persian]
- Dehkhoda, A. (1951). *Dictionary*. Tehran: University of Tehran Press. [In Persian]
- Dostkhah, J. (2006). *Avesta is the oldest Iranian Songs and Lyrics*. Tehran: Morvarid Publications. [In Persian]
- Ferdowsi, A. (2001). *Full text of Shahnameh based on Moscow printing*. Tehran: Peyman Publishing. [In Persian]

- Forughi, M. (1961). *Sa'di's Golestan*. Tehran: Amir Publications. [In Persian]
- Hassandoust, M. (2014). *Etymological culture of Persian language*. Tehran: Academy of Persian Language and Literature. [In Persian]
- Mahyarnavabi, Y. (2008). *Yadegar Zariran*. Tehran: Asatir Publications. [In Persian]
- Mohsen Foroughi, R. (1971). *Sasanian Seals in the Collection*. London.
- Nikelson, R. (1991). *The complete course of Masnavi Manavi. Introduction Ghadmali Serami*. Tehran: Behzad Publications. [In Persian]
- Pourdavod, A. (2000). *Hormoznameh*. Tehran: Iranology Association Publications [In Persian]
- _____. (1977). *Yasna is a Part of Avesta Minoan Lletter*. Tehran: University of Tehran Press. [In Persian]
- Tajbakhsh, H. (1993). *History of Veterinary Medicine in Iran*. Tehran: University of Tehran Press. [In Persian]



استناد به این مقاله: کاظمی اسفه، پیام، ظاهری عبدوند، آمنه، منشی زاده، مجتبی. (۱۴۰۰). پژوهشی در ادب فارسی: تداوم توصیفات اسب در نظم فارسی بر اساس نقش مهرهای ساسانی (از مجموعه محسن فرخی). متن پژوهی ادبی، ۲۵(۹۰)، ۱۶۱-۱۸۷. doi: 10.22054/ltr.2020.53501.3096



Literary Text Research is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.